

مخالت خندان



کتابیون رجبی راد

غیر خجالتی (از نظر او دایره) را کامل کرده و بعد به سراغ شکل خجالتی (از نظر او مستطیل) رفته است. تفاوتی را که او میان فرد خجالتی و غیر خجالتی قائل شده، در دستان و موهای آنها نشان داده است.

وقتی از او پرسیدم با آن که هر دو شکل در حال لبخند زدن هستند، چرا فقط مستطیل را خجالتی در نظر گرفته است، پاسخ داد: مستطیل چون خجالتی است، دست‌هایش پایین است، ولی دست‌های دایره نه، بالاست. گفتم: چرا این طوری فکر کردی که وقتی دست‌های مستطیل پایین است، یعنی این که خجالتی است؟ گفت: چون می‌خواسته بپر بپر کند...

و با چشمانی که تحرک و شور نوجوانی از آن می‌بارید، ادامه داد: اما نمی‌تواند. چون خجالت می‌کشد. مستطیل، دایره را دوست دارد و می‌خواهد برود و به او بگوید که دوستش دارد، اما رویش نمی‌شود.

- خب چرا؟

- چون دور و بر دایره پر از دوست است.

- خب، پس دوستانش کجایند؟

- حوصله نداشتم بکشم.

این بخش از مکالمه‌اش با خودم را عیناً برایتان آوردم تا حس او را از دید یک فرد خجالتی نسبت به کسی که دوستش دارد، کاملاً منتقل کنم. حتماً شما هم مثل ما حدس می‌زنید که او حتماً خجالتی بودن را کاملاً درک کرده که به این دقت آن را در یک موقعیت تصور کرده است.

فاطمه از کشیدن تمام عوامل مزاحم برای ابراز این محبت فرد خجالتی، با بهانه حوصله ندارم، امتناع کرد. او آن قدر در این باره اذیت شده که حتی حاضر نشده برای دایره (فرد غیر خجالتی و دوست داشتنی از نظر خود) دوست بکشد. اما در فرض کلامی خود، آن هم بعد از پرسیدن، به بودن آن دوستان اشاره می‌کند. مصدر این نوع خجالت از نظر وی، به نوعی نداشتن جرئت ابراز خود است. این نوع خجالت اگر در سنین

وقتی وارد مدرسه گشتاسب، یکی از مدارس منطقه ۶ تهران شدیم و ما را به سالن اجتماعات راهنمایی کردند، حدود ۱۴ نفر از دانش‌آموزان پایه اول راهنمایی را دور هم جمع کردیم. از آنها خواستیم دو نفر را به نام‌های مستطیل و دایره تصور کنند و به میل خودشان یکی از آنها را خجالتی در نظر بگیرند و نشان دهند که فرد خجالتی چه جوری است و رنگ و شکل خجالت کشیدن چگونه است.

حتماً علت این همه عجله و سریع حرف زدن من را جویا می‌شوید. لازم است بگویم، سرعتم به دلیل زمانی است که به بچه‌های این کارگاه داده شد تا فقط با سپری کردن یک تک زنگ که عملاً نیم ساعت آن قابل استفاده بود، به اجرای خواسته ما بپردازند. به هر حال، تجربه نشان داد که بچه‌ها در نیم ساعت ناقابل هم حرف‌های قابل و زیادی برای گفتن دارند که شاید بزرگ‌ترها در ساعت‌ها نتوانند اندکی از آن را بازگو کنند.

از آن‌جا که موضوع این جلسه ما خجالت بود، نه تنها خروجی کار بچه‌ها، بلکه نحوه مشارکت آنها در این کارگاه گفت‌وگو بسیار جالب بود.

فاطمه دهقان، در طول کارگاه بیش از همه توجه ما را به خود جلب کرد. او در طول اجرای کار، برگه‌اش را به جای میز وسط یا میز کوچک صندلی، روی پایش گذاشت و عقب نشست. حتی مدت زیادی منتظر شد دوستش از جلوی کتار برود تا او هم بتواند مثل بقیه، از روی میز کاغذ رنگی بردارد. اما حتی اعتراضی هم نکرد و به خودش حق نداد به خاطر وقت کمی که دارد، اندکی هم ناراحت شود و از دوستش تقاضا کند که کتار برود.^۲

از طرف دیگر، وقتی به سراغ برگه‌اش آمدم، دیدم که نه تنها در میان این چند نفر از دوستان خود، بلکه در میان چند مدرسه دخترانه و پسرانه دیگر، تقریباً تنها کسی است که فرد خجالتی را نیز چون فرد غیر خجالتی، با لب‌های خندان کشیده است. شکل ۲ نشان می‌دهد که او نخست شکل فرد

نوجوانی ترمیم شود، دیگر به بخشی از شخصیت اجتماعی بدل نخواهد شد. آسیب جدی دیگری که فقدان این مهارت برای او به دنبال می‌آورد، شناخته شدن او در جامعه‌اش با همین خصلت، یعنی خجالتی بودن است. آن چه او را در ماندن در این اتیکت ماندگارتر می‌کند، مهاجر افغانی بودن اوست.

نکته دیگری که از کار فاطمه دهقان برایم جالب بود، این که او هرگز مثل دختری که جلوی او بلند شده بود و کاملاً جلوی او را گرفته بود تا روی میز اصلی کار کند، بلند نشد و نایستاد و حاضر نشد مثل دوستش ایستاده کار کند. این به نظر می‌رسد نشان‌دهنده این معناست که او موقعیت خود را پذیرفته است و نمی‌خواهد اقدام‌کننده و شروع‌کننده کاری باشد که از او خواسته شده است انجام دهد. او منتظر می‌ماند تا دوستش وسیله‌ای از روی میز بردارد و کنار برود. اگر این رفتار او تأیید شود، احتمال این هست که در زندگی همیشه منتظر اقدام دیگران بماند. و هرگز نخواهد توانست از خودش ابتکار عملی داشته باشد یا ابتدا به عملی را در دست گیرد.^۳

وقتی از او پرسیدم چرا از دوستش نمی‌خواهد کنار برود تا او هم از میز استفاده کند، پاسخی به من نداد و فقط شانه‌ای بالا انداخت و سعی بی‌جانی کرد تا مثلاً قیچی یا چسب را از روی میز بردارد.

از آن‌جا که موضوع این مجال کوتاه گفت‌وگوی دایره و مستطیل، به مبحث خجالت می‌پرداخت، نمی‌خواستیم در کار او مداخله‌ای کرده باشیم. بنابراین، فقط با توجه دادن او به از دست رفتن زمان، سعی کردم او را تشویق کنم تا کارش را به هر نحو ممکن، تمام کند.

از کار تمام شده‌اش دریافتم که باز هم برخلاف سایر دوستانش که هر کدام برای مستطیل و دایره رنگ‌های متفاوتی قائل شدند، فاطمه رنگ هر دو شکل را یکی انتخاب کرده است.^۴ و همین امر نشان داد که به تساوی ارزشی میان دو دوست قائل است و تفاوت نژاد، رنگ و... از نظر او بی‌معناست. اگر به دست‌های مستطیل که پایین بود و از نظر او نشانه عدم تحرک بود، توجه کرده باشید، حتماً شما هم مثل ما به این نکته پی برده‌اید که فاطمه پرشور بودن و نشان دادن آن به صورت جنب‌وجوش را نشانه خجالت نکشیدن می‌داند. او زیر چهره معصوم و دل‌نشین خود، روحی بی‌قرار و پرشور و جنب‌وجوش پنهان کرده است که اگر مجال آزاد کردن پیدا کند، به احتمال زیاد با خیلی از دوستانش می‌تواند دوستی کند.

از نظر بسیاری دیگر از بچه‌های کارگاه، عدم توانمندی در رسیدن به یک موقعیت یا خصوصیت مطلوب مثل عدم توانایی دوست‌یابی، باعث به وجود آمدن خجالت در مستطیل شده است، اما از نظر فاطمه، ممانعت از آزاد شدن یک انرژی است که از نظر او به پیدایش یک خصلت خاموش به نام خجالت منجر می‌شود. پربیرا نخواهد بود که بگوییم، اگر به افرادی که خجالتشان از نوعی است که فاطمه مطرح کرده است، اجازه ابراز خود را ندهیم، به آتش زیر خاکستر می‌مانند که اگر

هر کسی، حتی دشمن برایش فرصت جنب‌وجوش فراهم آورد، به راحتی به سمت آن کشیده خواهند شد، بی آن که حتی خود بدانند که این ناشی از نیاز کوچکی است به نام برطرف کردن مزاحمی به نام خجالت.

خیلی خوب می‌شود اگر فقط کمی خود را محک بزنییم که، ما که سکان‌دار کشتی‌های هر یک از این دانش‌آموزان شده‌ایم و قرار است مدتی این ملوانان آینده را تعلیم دهیم، آن‌ها را به راستی به کجا می‌بریم؟ آیا شناخت واقعی توانمندی‌ها و استعدادها و واقعی نوجوان و هدایت آن به کانال پرورش آن‌ها، با یکسان‌سازی توانمندی آن‌ها اتفاق می‌افتد یا با عملکرد یکسان نسبت به توانمندی‌های استعدادهای گوناگون و رساندن همه آن‌ها به یک حد مطلوب کارایی صورت می‌گیرد؟

آیا به صرف این که یک دانش‌آموز، در یک مبحث درسی خوب است، باید از پرورش بیشتر استعداد او در آن زمینه باز



ایستاد؟ حد پرورش استعدادهای کجاست؟ به راستی شما چند دانش‌آموز مثل فاطمه دهقان دارید؟ از آن‌هایی که تفاوت‌ها را متوجه می‌شوند، ولی باز هم فرض بدیهی خود را بنا بر عدم تبعیض می‌گذارند (به واسطه انتخاب یک رنگ ثابت برای هر دو شکل) و از موقعیت خود اظهار شکایت نمی‌کنند؟ ما برای دانش‌آموزانی چون او، جنبانیدن گاه و بیگاه او را به دستور معلم پیشنهاد می‌کنیم. شما چه پیشنهادی برای بچه‌های جنبشی و البته ظاهراً آرام دارید؟ آیا هر چه دانش‌آموز ساکت‌تر باشد، بهتر است؟

پی‌نوشت

۱. شکل ۱، صفحه ۳ جلد.

۲. شکل ۲، همان.

۴. شکل ۳، همان.

3. Inability of doing initiatives